

داستان شهر سنندج و طرح‌های آن

بخش اول:

بررسی چشم‌اندازها، هدف‌ها و جهت‌گیری‌های توسعه در طرح‌های فرادست شهر سنندج^۱

محمد سالاری

آیا می‌توان داستانی از پیش‌اندیشیده شده برای شهر نوشت که بازی‌گران/باشندگان بر اجرا و چگونگی اجرای آن توافق داشته باشند و داوطلبانه آن را اجرا کنند؟ نویسنده این داستان کیست؟ کارگردان و سایر دست‌اندرکاران این نمایش بزرگ کیستند و کجای فرآیند اجرا جای دارند؟

برای پاسخ به این پرسش، چندین دهه تلاش صورت گرفته است. دست کم سه نسل از طرح‌های جامع را پشت سر گذاشته‌ایم و در خلال آن، طرح‌های فرادست پرشماری را تدوین کرده‌ایم: داستان طرح‌های از پیش‌اندیشیده شده، برنامه‌ریزی برای گذر از وضع موجود به وضع مطلوب، داستانی با پایان خوش و چشم‌اندازهای روشن؛ به شرط آن که همه فقط بازی‌گران حرف‌شنوی باشند و فرمانی به‌جز فرمان کارگردان در میان نباشد. چشم‌انداز، نتیجه داستان است و به ما می‌گوید که آخر داستان چگونه خواهد بود. خوشی تمام می‌شود. پس در این ادبیات، ابتدا، انتهای داستان گفته می‌شود و در گام‌های بعدی، گام‌های پیش و پیش‌تر از پایان داستان بیان می‌شوند. چرا که در این شیوه بیان، هدف داستان‌گویی نیست، بلکه هدف چگونگی اجرای داستان است. پس، مروری خواهیم داشت بر چشم‌اندازها، هدف‌ها و جهت‌گیری‌هایی که برنامه‌های گوناگون برای شهر ترسیم کرده‌اند. در بررسی‌هایی که در پی می‌آیند، حاصل کوشش برنامه‌ریزان شهری و منطقه‌ای ارائه و سنجیده می‌شوند. این بخش به یاری اسناد نوشتاری انجام می‌شود.

طرح آمایش استان کردستان

فراترین سند، برنامه آمایش استان کردستان است. خلاصه چشم‌انداز استان کردستان چنین ترسیم شده است:

- کردستان، استانی سرسبز، سرزنده و شاداب با فضاهای مدرن و سامان‌یافته در کانون‌ها و گستره‌های جذاب و ارزشمند (طبیعی، تاریخی و فرهنگی).
- کردستان، زیست بومی پایدار، ایمن و مقاوم در برابر انواع آسیب‌ها و سامان‌یافته (با پدافند عامل و غیرعامل) در برابر مخاطرات، سوانح و تهدیدات طبیعی و غیر طبیعی.
- کردستان، سرزمینی با تنوع زیستی و میراث طبیعی ارزشمند، که با مدیریتی یکپارچه حفاظت شده و متناسب با توان و ظرفیت منابع اکولوژیک آن (آب و خاک، پوشش گیاهی، ذخایر معدنی و ...) بهره‌برداری می‌شود.^۲

۱. این گزارش در چارچوب طرح مطالعات بازنگری پهنه‌بندی تراکمی شهر سنندج در مهندسی مشاور نگین‌شهر آینده در ابتدای سال ۱۳۹۸ تدوین شده است.

در این برنامه، به فراخور پرواز بلندش بر فراز استان، نمی‌توان نقش بازی‌گران خردتر را مشاهده کرد. تنها به کانون‌ها، که شاید منظور نقاطی است که در آن فراز، همچون لکه‌ای کانونی دیده می‌شوند، اشاره شده‌است. اما گام‌های پیش از پایان، یعنی هدف‌ها را به‌گونه‌ای ترسیم کرده‌است که گویا آن برنامه را پایانی نیست:

- ایجاد تعادل‌های زیست‌محیطی برای حفاظت از زیست‌بوم‌ها و توسعه پایدار ذخیره‌گاه‌های زیستی با تقویت پیوندهای اکولوژیک و مقابله با پیامدهای تغییرات زیست‌محیطی منطقه‌ای، ملی و فراملی.
- توسعه بهره‌برداری از منابع پایه استان (آب، خاک، پوشش گیاهی و ...) متناسب با توان زیست‌محیطی و لزوم بهره‌برداری کامل از مزیت‌های نسبی، به ویژه بهره‌برداری بهینه از منابع آب، با مهار، ذخیره‌سازی، انتقال و پمپاژ آب‌های سطحی، توسط بخش خصوصی، مشارکت‌های مردمی، به ویژه روستاییان، برای توسعه همه‌جانبه استان.

- توسعه هماهنگ شهرهای متوسط و کوچک استان و جلوگیری از قطبی شدن نظام شهری
- ارتقاء شاخص‌های توسعه انسانی^۳

عبارت‌های «ایجاد»، «توسعه» و «ارتقاء» گویای مسیر و راه هستند و نه نقطه‌ای که ما را به پایان برنامه می‌رساند؛ پایانی که آن چشم‌انداز در آن ترسیم شده‌است. و در مجموع، در این برنامه، بازی‌گران آن نه انسان‌ها، بلکه نقاط کانونی و گستره‌هایی است که به‌گمان برنامه‌ریزان، همچون پیکره‌ای واحد، نقش‌آفرینی خواهند کرد.

اکنون، این برنامه چگونه به اجرا درخواهد آمد؟ در برنامه‌هایی که زین پس می‌آوریم آشکار است:

- تنسيق و مدیریت کاربری اراضی با اعمال مقررات منطقه‌بندی و تهیه نقشه‌های قانونی برای تعیین کاربری‌های مجاز و مقررات ساخت و ساز در خارج از گستره قانونی شهرها به‌ویژه در حاشیه شهرهای سندق و سقز.

- ساماندهی تخصیص منابع آب و خاک در استان بر مبنای مزیت‌های اقتصادی، تعادل‌های زیست‌محیطی و نیازها، به ویژه نیاز آبی گیاهان متناسب با الگوی کشت.

- افزایش بهره‌مندی کانون‌های جمعیتی از سیستم‌های جمع‌آوری و دفع بهداشتی فاضلاب و اصلاح و بازسازی تاسیسات و شبکه‌های آب و فاضلاب شهری.

- گسترش و توسعه بهره‌برداری از توان‌های محیطی برای محرومیت‌زدایی و ایجاد تعادل‌های فضایی، با برنامه‌ریزی راهبردی ساختاری و عملیاتی برای ایجاد مراکز، محورها و پهنه‌های توسعه در استان.

- جلوگیری از تبدیل اراضی کشاورزی به انواع کاربری‌های غیر کشاورزی به ویژه در حاشیه و پیرامون شهرها و روستاهای استان.

- ایجاد بانک اطلاعاتی جامع (با قابلیت به‌روزرسانی) از حوضه‌های آبریز استان .

- بهره‌برداری متعادل و متناسب از منابع آبی در اختیار؛ از طریق: مهار آب‌های خروجی، مدیریت رودخانه‌های مرزی، ارتقاء راندمان آبیاری، کاهش ضایعات در بهره‌برداری‌ها و ...

۲. طرح آمایش استان، گزارش پیش‌بینی و آینده‌نگری و سازمان فضایی توسعه. ۱۳۹۸

۳. همان.

- تقویت آبخوان‌ها و تغذیه مصنوعی سفره‌ها، مهندسی رودخانه، انتقال آب بین حوضه‌ها و هدف‌مندسازی طرح‌های توسعه و مدیریت منابع آب.

- حفاظت از حوضه‌های آبریز و منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی.

- ساماندهی فرآیند تأمین، تولید، انتقال، توزیع و مصرف آب در بخش‌های مختلف استان.

- صیانت از حقوق مرتبط با سرشاخه‌های آبی استان (توجه به حقابه‌ها در قلمروی استان).

- بسترسازی لازم به منظور جلب مشارکت مردم و بخش خصوصی در مدیریت منابع آب و خاک^۴.

خطاب این شیوه اجرا به بازی‌گرانی است که غایب‌اند. و به‌نظر می‌رسد که نمی‌توانند کسانی به‌جز سازمان‌ها و اداره‌های دولتی باشند. به عبارت دیگر، تمام وظایف مربوط به تعادل بخشی به سرزمین و دستیابی به پایان خوش برنامه، که استانی است سرسبز و شاد با زیست‌بومی پایدار، بر عهده بازی‌گرانی قدرت‌مند و فعال‌میشائی است که هر چه اراده کنند، همان می‌شود و بر هر چیز چیره‌اند. حتی می‌توانند آب بین حوضه‌ای را که طبیعت در طول میلیون‌ها سال تعیین کرده، بدون اجازه حق‌آبه‌داران انتقال دهند. تنها در آخرین گزاره، یادی هم از مردم و بخش خصوصی هم کرده‌اند، آن‌هم نه خطاب مستقیم، بلکه از همان بازی‌گران قدرت‌مند خواسته‌اند که آن‌ها را نیز بازی بدهند.

طرح جامع ناحیه مرکزی و جنوبی کردستان

برنامه فزاین دیگر، طرح جامع ناحیه مرکزی و جنوبی کردستان است. ارتفاع دیدرس این طرح، پایین‌تر از برنامه پیشین است، بنابراین، انتظار بر آن است که نقاط کانونی را محو نبیند و تصویرهای روشن‌تری در اختیار بگذارد. اما ما در این طرح، پایان یا چشم‌اندازی را نیافتیم. آیا این خلاء را می‌توان با هدف‌ها جبران کرد؟ پس به مطالعه هدف‌ها بپردازیم:

- تقویت نقش خدماتی و تجاری شهر سنندج به‌عنوان مرکز اداری، خدماتی استان

- تقویت نقش توریستی شهرستان هم به‌عنوان جاذب گردشگر و هم به‌عنوان مرکز حمایتی - خدماتی و

رفاهی برای کل استان با تقویت پتانسیل‌های موجود بخصوص در عرصه منابع طبیعی و فرهنگی

- ساماندهی توزیع فضایی جمعیت و خدمات و امکانات مورد نیاز

- ساماندهی سلسله مراتب سکونتگاه‌های ناحیه (اعم از شهری و روستایی) به شکلی مطلوب

- تقویت شهر سنندج به‌عنوان مرکزیت استان و ناحیه به منظور ارتقای نقش استان در غرب کشور و

منطقه زاگرس.

- تأکید بر ایجاد توسعه صنایع کوچک تا متوسط بخصوص صنایع وابسته و پیوسته به کشاورزی، صنایع

نساجی و پوشاک چرم، محصولات شیمیایی، معدن و صنایع

- تقویت نقش آموزش و آموزش عالی در کنار آموزش‌های فنی و حرفه‌ای با توسعه و تجهیز مراکز آموزش عالی و فنی و حرفه‌ای

- تقویت عملکرد و جایگاه صنایع دستی هم در بخش شهری و هم در بخش روستایی شهرستان سنندج،
- ارتقاء سطح خدمات برتر در شهر سنندج تا سطح دو ملی، در راستای تقویت نقش ملی - منطقه‌ای جهت تأمین نیازهای توسعه استان

- تقویت شهر سنندج به منظور ایفاء نقش مرکزی در استان و جلوگیری از افزایش جمعیت آن از طریق ایجاد شهرهای اقماری و یا شهر جدید.

- جهت توسعه پیشنهادی برای شهر، شمال و شمال غرب.

چنان‌که پیدا است، نقطه‌های پایانی طرح یا همان هدف‌ها، نقطه نیستند، بلکه بیش‌تر مسیر و راه را نشان می‌دهند. بنابراین، در این طرح، ایستگاه پایانی وجود ندارد تا هنگامی که سر خود را بلند می‌کنیم، تصویری را پیش چشم خود بینیم. ما از این گزاره‌ها نمی‌توانیم تصویری را از «امکانات مورد نیاز» و «شکل مطلوب»ی که نویسنده در نگر داشته‌است، به دست آوریم. گزاره‌ها به‌گونه‌ای نگارش شده‌اند که ما باز هم بازی‌گران آن داستان را همان سازمان‌ها و اداره‌های دولتی به تصور درآوریم. این برنامه، حتی آن گزاره تعارف‌آمیز داستان پیشین را که به مشارکت مردم و بخش خصوصی توجه کرده‌بود نیز دریغ کرده‌است.

آیا تقویت نقش خدماتی و تجاری شهر سنندج، سامان‌دهی توزیع فضایی جمعیت، ارتقاء موقعیت سنندج و جز آن‌ها، منجر به افزایش تراکم جمعیتی و ساختمانی نمی‌شود؟ آیا می‌توان با ایجاد شهرهای «اقماری» و شهرهای جدید از افزایش جمعیت در شهر مرکزی جلوگیری کرد؟ در این صورت، آیا باز هم نقش سنندج به عنوان مرکز اداری و خدماتی استان حفظ خواهد شد؟

به هر حال، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان این مسیرهای ترسیم شده را طی کرد، برنامه‌هایی به شرح زیر ارائه کرده‌اند:

- ایجاد قطب بازرگانی، خدماتی، گردشگری فراملی، ملی و منطقه‌ای شمال سنندج.

- ایجاد حوزه قابلیت خدماتی محور صلوات‌آباد برای جذب فعالیت‌های خدماتی پراکنده در حریم شهر و پیرامون آن.

- توسعه و عمران و ایجاد پارک گردشگری منطقه‌ای آبیدر بزرگ در غرب شهر که بخشی از این پارک مشرف به شهر است.

- ایجاد نمایشگاه بین‌المللی سنندج در شرق شهر که به‌ویژه با توجه به قابلیت مراودات بازرگانی با کشور عراق می‌تواند پشتیبان توسعه تجاری و گردشگری ناحیه باشد.

- ایجاد محور گردشگری قشلاق در حد فاصل سد قشلاق تا فرودگاه کنونی و در ادامه تا سد گاوشان که اکوسیستم بسیار زیبایی مرکب از دره‌ها و باغات و رودخانه‌ها است.

- ایجاد پارک پردیسان گیاهی و جانوری در جنوب غرب شهر سنندج در خارج از محدوده شهر.

- ایجاد دهکده ورزشی المپیک در شرق شهر.

- ایجاد ترمینال منطقه‌ای مسافری برون شهری در شرق سنندج.

- ایجاد حوزه کارگاه‌های مزاحم شهری در شمال غربی شهر در محور مریوان که قبلاً در این مورد توافقات لازم با مدیریت‌های مرتبط در استان انجام گرفته است.

- در صورت انتقال فرودگاه سنندج به مکان پیشنهادی، فرودگاه فعلی جای بسیار مناسبی برای ایجاد یک مجتمع تفریحی و ورزشی گردشگری دارد.

- پادگان‌های نظامی ارتش و سپاه در شمال غربی و جنوب غربی شهر که هر دو در حریم شهر واقع شده‌اند لازم است به مناطقی در خارج از حریم منتقل شوند و محل این دو پادگان قابل تبدیل به فعالیت‌های گردشگری، آموزش عالی و مراکز تحقیقات صنعتی و بازرگانی می‌تواند باشد.

- انجام مطالعات امکان‌سنجی و اجرای طرح بازیافت زباله شهری در مراکز شهرستان‌های ناحیه.

- انجام مطالعات امکان‌سنجی مناسب‌سازی گردآوری دفت انواع زباله و ایجاد واحدهای مشترک مکانیزه تولید بیوکمپوست در ناحیه.

- انجام مطالعات مربوط به مکان‌یابی محل‌های مناسب دفن زباله در ناحیه.

- انجام مطالعات اقلیم‌آسایش شهرستان‌های ناحیه با هدف یافتن راهبردهای صرفه‌جویی در مصرف انرژی.

- مطالعه و تهیه طرح پارک بزرگ آبیدر سنندج.

- مطالعه و تهیه طرح ساماندهی گردشگری رودخانه‌های قشلاق، گریاشان و دریاچه زریوار.

- طرح ایجاد پارک‌های طبیعی و گردشگری در دو طرف دره‌های اطراف شهر سنندج^۵.

باز هم پرسش‌هایی از این دست که این برنامه‌ها به کدام‌یک از هدف‌های پیش‌گفته مربوط‌اند و چگونه به تحقق آن‌ها کمک می‌کنند؟ بازی‌گران آن‌ها همان سازمان‌ها و اداره‌های «قدرت‌مند» دولتی‌اند؟ آیا حتی با همین بازی‌گران گفت‌وگو و توافق شده‌است که مثلاً خروج پادگان‌ها را بپذیرند؟ باشندگان شهرها و روستاها، فقط تماشاگران، مصرف‌کنندگان و لذت‌برندگان این نمایش‌اند؟ مرز میان هدف‌ها و برنامه‌ها کجاست؟ همین‌طور، فرق میان برنامه و اقدام اجرایی؟ آیا «توسعه صنایع کوچک» و «ایجاد قطب بازرگانی»، که اولی در زمره هدف‌ها است و دومی در زمره برنامه‌ها، از یک جنس نیستند؟

طرح جامع شهر سنندج

اکنون می‌توانیم از فراز آسمان به پایین آمده و در عرصه شهر قدم بزنیم. طرح جامع شهر، اگر چه بر جزئیات بی‌توجه است، اما طرحی است نه بر فراز شهر که در درون شهر جریان دارد.

در طرح جامع کنونی شهر سنندج، پایان‌چندان روشنی نمی‌بینیم. اما می‌توان از فحوای کلام برنامه‌ریزان، بر اساس آن‌چه آن‌ها به عنوان هدف در نگر آورده‌اند، چشم‌اندازی از پایان را این‌گونه ترسیم کرد:

^۵ - گزارش مرحله دوم (تهیه طرح) ناحیه جنوبی کردستان، ص ۸۶-۸۴.

«سنندج، شهری سامان یافته با نقش و عملکرد منطقه‌ای و مرکز استانی رو به توسعه با جایگاه ارتقاء یافته و مناسب در سلسله مراتب شهری کشور.»

تصویری بی‌رنگ، خاکستری و محو شبیه به همه شهرهای مرکزی استان‌ها، بدون کوچک‌ترین هیجان و انگیزه‌ای برای جلب توجه. اما برنامه‌ریزان طرح جامع سنندج، کوشیده‌اند این ضعف تخیلی خود را در ارائه تصویر وضع موجود بر طرف کنند. آن جایی که می‌گویند:

- فرهنگ و خصلت‌های قومی و اجتماعی هنوز اصلی‌ترین انرژی حیاتی شهر است و خود را در شیوه فعالیت‌ها، معماری، استفاده از محیط و شهرسازی نمایان ساخته‌است.
- پیوند اجتماعی نیرومند، احترام به مناسبت‌های فرهنگی و اجتماعی و بارز بودن جلوه‌های فرهنگ کردی و وجود نهادهای اجتماعی از نمادهای بارز در این زمینه هستند.
- اهمیت دادن به فضاهای شهری و استفاده از خیابان به‌عنوان فضای اجتماعی از رفتارهای فرهنگی شهروندان سنندج است. به‌دقت باید مراقب بود که این فضاها دگرگون نشوند.
- فرهنگ سنندج، برون‌گرا، زیبایی‌گرا، اجتماعی، مثبت، فعال و جوینده است و با فضاهای شهری و بافت شهری پیوند نیرومندی دارد.
- بافت مرکزی شهر کاملاً زنده و فعال است
- طبیعت‌گرایی و احترام به طبیعت از ارکان بدیهی فرهنگ سرزمین‌های کردنشین است که در ادبیات و موسیقی آن‌ها نیز متجلی است. در زندگی شهری نیز این جلوه‌های طبیعی اهمیت زیادی دارد.
- فرهنگ مردم سنندج به‌دلیل هویت‌گرایی ریشه‌دار به‌شدت نشانه‌گرا و معناگرا است. عناصر شهری در قیاس با یکدیگر و در چارچوبی سلسله‌مراتبی تعریف می‌شوند.

این گزاره‌ها که در بخش ششم، جایی که قرار است طرح جامع شهر پیشنهاد شود، تباری در متن سه جلد گزارش وضع موجود ندارند. معلوم نیست که این گزاره‌ها بر پایه کدام مطالعه اجتماعی و فرهنگی تدوین و جمع‌بندی شده‌اند. آیا در متن گزارش‌ها جلوه‌ای از معماری کردی در شهر سنندج دیده‌اند که آن را نتیجه فرهنگ و خصلت‌های قومی کردها بدانند؟ و یا کرد بودن، ویژگی قومی است یا ویژگی فرهنگی؟ تفاوت قومی بودن و فرهنگی بودن را در نگر آورده‌اند؟ فحوای کلام، گویای آن است که نویسندگان متن از بیرون از شهر، چونان مهمان یا غریبه وارد شده به شهر نگریسته‌اند؛ آن‌جا که از ادبیات و موسیقی «آن‌ها» سخن گفته‌اند. کلام برنامه‌ریزان، اگر نگوییم متملقانه، اما همراه با مدح و ثنا است. چیزی که اگرچه در ابتدای کار برای هر شنونده‌ای خوش‌آیند است، اما به‌سرعت به اشمئزاز ختم می‌شود.

چند گامی را به پس برمی‌داریم تا نقطه‌های هدف‌گذاری شده در طرح را بنگریم.

هدف‌های تعیین شده در طرح جامع چنین‌اند:

- الگوی مناسبی برای توسعه شهر سنندج فراهم شود.

- همگنی و هماهنگی و تعادل در بافت شهر ایجاد شود.

- ساختار تراکمی شهر سامان و تعادل یابد و به عبارت بهتر، تنظیم شود.

- شهر دارای نقش‌های مناسب و خاص خود شود و بتواند پیوندها و مناسبات لازم در محیط را برقرار نماید.

- شرایط ارتقاء محله‌های فقیرنشین شهری فراهم شود و فقر به‌عنوان مانع اصلی توسعه از میان برداشته شود.

- بنیان‌های هویتی شهر، پیوندهای تاریخی و ارزشی آن احیاء شود و برای این هدف، شهر اصلی و مرکزی سندج جایگاه مناسب خود را به‌دست آورد.

- موانع اساسی توسعه شهر، مانند پادگان‌ها، تأسیسات مزاحم و ناموزون حذف و تعدیل شوند.

- قابلیت‌ها، محدودیت‌ها و تنگناها در برابر امکانات، استعدادها و ظرفیت‌ها قرار گیرند و شهر بتواند در این میان توسعه‌ای موزون و دینامیک و ساختاری پیدا کند.^۷

می‌توان به‌سادگی سایه حضور نامحسوس نظامواره ارزشی را بر این گزاره‌ها مشاهده کرد، بدون آن‌که بنیادهای ارزش‌گذاری آن‌ها واکاوی و روشن شده باشند. واژگانی همچون «الگوی مناسب»، «همگنی»، «هماهنگی»، «تعادل»، «بهتر»، «مزاحمت» و «ناموزونی»، در متن‌های علمی (عقل نظری)، جایگاهی ندارند، آن‌ها از نظام ارزش‌گذاری عقل عملی برمی‌خیزند و ناچار، پیش از آن باید برنامه‌ریزان منظور خود را از هر واژه بیان کنند. شاید از دیدگاه ارگانی همچون شهرداری که بعدها قرار است مجری چنین طرحی باشد، الگوی مناسب، هماهنگی، تعادل، بهتر، ناموزونی و جز آن‌ها، چیزهای متفاوتی از کار درآیند.

برای ارزیابی برنامه‌های مربوط به آن، به عمق گزارش‌ها می‌رویم، جایی که به بهبود شیوه‌های درآمدهای شهرداری می‌پردازد. در بررسی درآمدهای کنونی شهرداری (سال ۱۳۸۳) مشخص است که از یک‌سوی درآمد سرانه شهرداری به ازای هر شهروند بسیار پایین و حدود ۱۸۰ هزار ریال در سال است. و از سوی دیگر، این درآمد به‌طور عمده از محل عوارض ساختمانی و شهرسازی (یعنی فروش تراکم و کاربری) است که در آن سال سهمی در حدود ۶۵ درصد را تشکیل می‌دهد. طرح جامع، این درآمد را برای شهر سندج ناکافی و شیوه کسب آن را نیز نادرست می‌داند. از این‌رو پیشنهاد می‌کند که شهرداری سندج به سوی اجرای طرح‌های درآمدزا گرایش یابد. طرح‌هایی همچون فروش و اجاره (فروش تولیدات کارگاهی و زمین‌های مازاد و مستغلات)، طرح‌های سامان‌دهی مشاغل (که آن‌هم سرانجامی به‌جز فروش و اجاره ندارد)، طرح‌های گردشگری (که با احداث واحدهایی برای خدمات به گردشگران به فروش و اجاره ختم می‌شود)، و جز آن‌ها. این طرح‌ها، که همگی آن‌ها درآمدهای ناپایداری را برای شهرداری به ارمغان می‌آورند، از یک‌سوی، نمی‌توانند سهم چشم‌گیری در درآمدهای شهرداری به‌دست آورند، به‌طوری که مجموع آن‌ها حدود ۱۰ درصد از درآمدهای شهرداری را پوشش می‌دهند. سپس، طرح جامع دست به دامان شیوه‌هایی شده‌است که تمامی شهرداری‌های ایران در پیش

^۷. همان، ص ۱۵۵.

گرفته‌اند و ابتکار آن نه در آن طرح که در جایی دیگر است؛ یعنی اجرای طرح‌هایی همچون بافت فرسوده و توان‌مندسازی با هدف کسب اعتبارات دولتی. ناگفته پیداست که این شیوه کسب درآمد، شهرداری‌ها را منضم به ساختار دولتی می‌کند و پیوند آن‌ها را با شهروندان سست خواهد کرد. سهم این گروه از درآمدها برای شهرداری سنندج حدود ۲۲ درصد در نظر گرفته شده، که سهم چشم‌گیری است. اما این درآمدها نیز کفاف اداره شهر را نخواهد کرد. بنابراین، طرح جامع به سوی درآمدی کشیده شده‌است که بنیادهای مالی شهرداری بر روی آن بنا شده‌است. طرح جامع نام عمومی آن را نوسازی عمومی شهر گذاشته است، اما محتوای آن به‌طور خلاصه عبارتند از: «تراکم، افزایش تراکم و جذب درآمد ناشی از آن، سامان‌دهی زمین‌های خالی‌مانده درون شهر، استفاده بهینه از آن‌ها برای طرح‌های موضعی و موضوعی، سامان‌دهی کاربری‌های عمومی و سامان‌دهی مشاغل». طرح جامع سهم این درآمدها را، که از جمله درآمدهای ناپایدار هستند، حدود ۲۶ درصد در نظر گرفته‌است. اما باز هم درآمدهای شهرداری به حد نصاب نرسیده است. از این رو، در سطر پایانی جدول، زیر عنوان درآمدهای جاری، سهمی در حدود ۲۶ درصد را در نظر گرفته‌است. درباره این درآمد با این سهم چشم‌گیر، هیچ‌گونه توضیحی ارائه نکرده‌است. درآمدهای جاری شهرداری چیست؟ این درآمدها نمی‌تواند از نوع عوارض نوسازی باشد. چرا که پیش از آن این درآمد را زیر عنوان ممیزی املاک و مستغلات، در نگر آورده‌بود. درآمدهای جاری در شهرداری، چیزی نیست جز درآمدهای ناشی از تخلیفات، جریمه‌های ساختمانی، و جز آن‌ها. از آن‌جا که سهمی برابر با فروش تراکم و کاربری را دارد و بسیار چشم‌گیر است، مجوزی است برای شهرداری که به‌سوی فروش قانون به پیش رود.

تنها درآمد طرح جامع شهر سنندج، که رویکردی به سوی ساکنان شهر دارد، همان ممیزی املاک و مستغلات است که با عنوان عوارض نوسازی شناخته می‌شود. می‌توان این گروه از درآمدها را با عنوان‌های عوارض سالانه از املاک مسکونی، تجاری، اداری، صنعتی و کارگاهی، خودرو و سوخت، عوارض سفرهای درون و برون‌شهری در نگر آورد. همگی آن‌ها به مثابه حق شارژ شهروندان تلقی می‌شوند که در طرح جامع تنها سهمی در حدود ۲،۱۷ درصد را به‌خود اختصاص داده‌است. بنابراین، بدیهی است که خطاب طرح جامع و همه طرح‌های فرادست، نه به سوی ساکنان شهر، که به سوی دستگاه‌ها و ارگان‌های دولتی و اداری باشد و هنگامی که از مردم و بخش خصوصی صحبت به میان می‌آید، منظور، صاحبان درآمدهای بزرگ و صاحبان املاک (به شرط آن‌که در این داستان نقشی ایفا کنند)، است.

اکنون با نگاهی دوباره به اهداف و راهبردها و برنامه‌های طرح جامع و همه طرح‌های فرادست، می‌توانیم تناقض آشکار میان پایان خوب‌وخوش‌نوشتاری و نتیجه اجرایی را مشاهده کنیم. نمی‌توان به طبیعت و طبیعت‌گرایی مردمان کردنشین احترام گذاشت و طبیعت را جزء شهر تلقی کرد اما در عین حال، باتعارف یا بی‌تعارف، زمین‌های «مازاد» و فضاهای خالی‌مانده را، که به‌طور عمده تپه‌ماهورهای باقی‌مانده از گسترش شهر هستند، به دست ساخت‌وساز سپرد. نمی‌توان برای ۲،۶ درصد از درآمدهای شهرداری با عنوان طرح‌های درآمدزا، فهرست بلندبالا ارائه کرد و برای ۲۶ درصد از درآمدها با عنوان درآمدهای جاری، حتی یک سطر توضیح هم ننوشت.

در این برنامه‌ها و طرح‌ها، تصور بر آن است که همه چیز از پیش اندیشیده شده‌است و نقش هر کس مشخص و پایان برنامه‌ها نیز روشن است. اما تناقض‌های آشکار در درون آن برنامه‌ها نشان داد که برنامه‌ریزان در تنهایی دفترهای کار خود، با کم‌ترین تماس با متن جامعه آن برنامه‌ها را نوشته‌اند. این تناقض‌ها هنگامی آشکار می‌شود که داستان ناچار از انطباق با واقعیت موجود است و حاصل چیزی نیست جز دادن مجوزهای تراکمی، پیش‌فروش فضاهای شهری، اما با پراکنشی برنامه‌ریزی شده و ظاهری حرفه‌ای.

داستان شهر سنندج و طرح‌های آن

بخش دوم:

نمایشنامه و گزارشی از اجرای سناریوی توسعه شهر سنندج^۸

محمد سالاری

درآمد

صحنه شهر، صحنه بزرگی است که بازی‌گران همان تماشاگران‌اند و تماشاگران همان بازی‌گران و آن دو همان باشندگان شهری‌اند. داستان شهر نیز همان زندگی روزانه‌ای است که هر روز در درون آن غوطه‌ورند. سناریو، شیوه اجرا و به صحنه آوردن داستان است؛ این‌که صحنه چگونه باید سازمان یابد و آراسته شود و بازی‌گران و نقش‌آفرینان در چه زمانی، از کجا و چگونه وارد صحنه شوند و چه بگویند و چگونه در برابر بازی‌گران دیگر به کنش پردازند و در برابر کنش تماشاگران، اگر بازی زنده‌ای را ارائه کنند، آماده باشند. بنابراین، پیش از تعیین سناریو، باید داستانی وجود داشته باشد.

سناریو، شیوه اجرای داستان است. اما آیا تنها یک شیوه اجرا وجود دارد؟ برای «این نمایش» که بر صحنه تئاتر است، بله، تنها «یک شیوه»، که آن هم در دست کارگردان است. اما برای نمایش زندگی شهری، که کارگردان، همان نویسنده، همان بازی‌گر، همان تماشاگر و همان برنامه‌ریز است، تنها یک داستان وجود ندارد، شهر حاوی داستان‌های بسیاری است و به ازای هر داستان سناریوهای گوناگونی در یک لحظه در حال اجرا هستند.

پرسش این‌جا است که آیا می‌توان داستانی از پیش‌اندیشیده‌شده برای شهر نوشت که بازی‌گران/ باشندگان بر اجرا و چگونگی اجرای آن توافق داشته باشند و داوطلبانه آن را اجرا کنند؟ نویسنده این داستان کیست؟ کارگردان و سایر دست‌اندرکاران این نمایش بزرگ کیستند و کجای فرآیند اجرا جای دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، چندین دهه تلاش صورت گرفته است: داستان طرح‌های از پیش‌اندیشیده‌شده، برنامه‌ریزی برای گذر از وضع موجود به وضع مطلوب، داستانی با پایان خوش و چشم‌اندازهای روشن؛ به شرط آن‌که همه، فقط بازی‌گران حرف‌شنوی باشند و فرمانی به‌جز فرمان کارگردان در میان نباشد. اما همین چند دهه تجربه نشان داد که در عمل، داستان‌ها و سناریوهای دیگری در جریان است که پایان نامعلومی را برای شهر رقم می‌زنند و نامعلوم بودن آن، جزء ویژگی‌های زندگی است.

در داستانی که برایتان تعریف می‌کنیم، کوششی هر چند ناکافی و ناقصی خواهیم داشت که داستان‌های واقعی‌تری که باشندگان گوناگون شهری در ذهن خود ترسیم کرده‌اند، روایت کنیم و در ضمن آن، شیوه اجرای آن‌ها را نیز مرور خواهیم کرد. این بررسی، با استفاده و الهام از مصاحبه‌های ژرفانگر از شهروندان سنندجی انجام

۸. این گزارش در چارچوب طرح مطالعات بازنگری پهنه‌بندی تراکمی شهر سنندج در مهندسين مشاور نگین‌شهر آینده در ابتدای سال ۱۳۹۸ تدوین شده‌است.

شده است، در پایان، می‌کوشیم نشان دهیم که این دسته از داستان‌ها چگونه در واقعیت موجود شهر با یکدیگر تلفیق شده‌اند و حاصل کار چیست؟

داستان ما شخصیت‌های واقعی دارند، یعنی بازی‌گرانی از جنس همان انسان‌هایی هستند که می‌شناسیم. و صحنه بازی، نه عرصه ذهنی مهندسان مشاور، که عرصه واقعی شهری است. در این بازی و نقش‌آفرینی، ساختمان‌ها به‌طور واقعی می‌رویند و سر برمی‌کشند، درآمدها نیز به‌طور واقعی از این منبع به آن مصرف می‌رسند. بازی‌گران چندگانه‌ای که همگی آن‌ها نه در دفترهای کار خود، بلکه در جلوی پرده نمایش به اجرای سناریو می‌پردازند.

بازی‌گران و نقش‌آفرینان:

- شهرداری، که علاوه بر خدمات‌رسانی به شهر، در گره‌گاهی‌ترین موقعیت به تنظیم امور شهر می‌پردازد و هر چیزی که به شهر، ساختمان‌ها، راه‌ها، فضای سبز، کاربری‌های گوناگون و جز آن‌ها مربوط است از زیر دست او می‌گذرد،

- نهادهای دولتی که از یک‌سو تأسیسات و تجهیزات شهری را تأمین می‌کنند و از سوی دیگر خود تولیدکننده ساختمان‌هایی هستند که بخش اداری شهر و گاه بخش‌های مسکونی کارکنان خود را می‌سازند،
- اداره کل راه‌وشهرسازی که گاه با برنامه و گاه بی‌برنامه به مداخله در شهر می‌پردازد، گاه در بافت‌های «فرسوده»، گاه در طرح‌هایی همچون «بازآفرینی شهری»، گاه در مسکن مهر، شهرهای جدید و آماده‌سازی‌های پیرامون شهر، به مداخله گسترده می‌پردازد،

- سرمایه‌گذاران بخش خصوصی که پیش‌ران موج‌های ساختمان‌سازی‌اند و الگوهای ساختمانی را از جاهای دیگر، از تهران، استانبول، دبی و دیگر شهرهای شاخص به سنج می‌آورند،

- مهندسان طراح و معمار که سلیقه‌های این سه گروه از بازی‌گران را به نقشه تبدیل می‌کنند و صورت کارشناسی به آن‌ها می‌دهند،

- و سرانجام توده اصلی شهروندان، چونان سیاهی لشکر، و در لایه‌های گوناگون، تمامی صحنه را می‌پوشانند. لایه‌های بالایی جامعه که اگرچه در خود، اراده انتخاب را می‌بینند، اما در واپسین انتخاب، چیزی جز همان سلیقه سرمایه‌گذاران بخش خصوصی را نمی‌پسندند، آن‌ها می‌کوشند با جدایی‌گزینی محله‌ای، سرنوشت خود را از دیگر لایه‌ها جداسازند و فضای تنفسی بیش‌تری در این صحنه شلوغ دست‌وپا کنند. لایه‌های متوسط که توده اصلی شهری را تشکیل می‌دهند و بر حسب موقعیت مالی، نیازهای خانوادگی، وسوسه‌های کسب درآمد آسان وارد بازی‌ای می‌شوند که خطوط اصلی سناریوی آن پیش از آن توسط بازی‌گران پیشین تعیین شده و آن‌ها ناچارند در محدوده‌های کوچکی در پیرامون خود، حرکت‌های محدودی انجام دهند و یا به جاهایی کشانده شوند که بازی‌گران اصلی برایشان تدارک دیده‌اند؛ جاهایی همچون ساختمان‌های مسکن مهر و مجموعه‌های تعاونی‌ساز. آن‌ها یا در ساختمان‌های پیشین ساکن‌اند و یا اگر قصد ساختمان‌سازی داشته‌باشند، ساختمان‌های آن‌ها را کسی طراحی نمی‌کند و معمولاً دفترهای فنی که به تأیید شهرداری رسیده‌اند، الگوهای تکراری را در زمین‌های آن‌ها می‌خورانند و یا آن‌ها را به سوی مسکن‌های آپارتمانی که در هیچ مرحله‌ای از طراحی آن‌ها

مداخله ندارند، می‌کشانند. و سرانجام لایه‌های تهی‌دست که جایی به‌جز حاشیه‌های صحنه برایشان باقی نمانده‌است. برای آن‌ها، حتی همین دفترهای فنی و ساختمان‌های آپارتمانی هم فکری نکرده‌است. اصلاً معلوم نیست آن‌ها چرا به این صحنه آمده‌اند. اما به هر حال هستند و کارگردان نمایش با تلخ‌کامی حضور آن‌ها را پذیرفته و می‌کوشد با نورپردازی روی صحنه مرکزی و راندن آن‌ها به حاشیه‌های تاریک، آن‌ها را از دیده‌ها پنهان کند. اما آن‌ها معماری خود را دارند و با هر چه در اختیار دارند، سرپناهی، موقتی یا دائمی را می‌سازند و در همان گوشه کنارها به معیشت خود می‌پردازند.

نمایش

پرده باز می‌شود.

زندگی در جریان است. روز معمولی در پایان ماه. در پس‌زمینه صحنه، کوه‌ها با لایه‌ای از رنگ سبز و درختانی که در شیارهای کوه‌ها روئیده‌اند و تک‌درختانی که این‌جا و آن‌جا دیده می‌شوند. آسمان آبی و ابر سفید. رودخانه‌ای از لابه‌لای صحنه می‌گذرد. خورشید تازه از پشت کوه‌ها بیرون می‌آید و پیمان کاران شهرداری از صبح بسیار زود به رفت‌و‌روب شهر، آب و جارو کردن، تمیز کردن گذرگاه‌ها مشغول هستند. نور روی ساختمان شهرداری متمرکز می‌شود. در ساعت اداری، کارمندان شهرداری به سرکار می‌آیند. مسئولان مالی شهر نگران حساب‌های شهرداری‌اند. پیمان کاران به‌رغم آن‌که وظیفه‌های سپرده‌شده‌شان را انجام داده‌اند، اما منتظر پایان ماه و دریافت دستمزدهای‌شان هستند. چشم‌انداز روشنی از دریافت پول از منابع مالی شهر وجود ندارد. کارخانه‌های چندانی در پیرامون شهر نیستند که از آن‌ها عوارضی دریافت کنند. اعتبارات دریافتی از دولت، صرف همان موارد تخصیصی شده‌است. در این میان سروکله سرمایه‌گذار بخش خصوصی پیدا می‌شود. زمینی دارد که در جای خوبی است، اما طرح تفصیلی اجازه ساخت بیش از چهار طبقه را نمی‌دهد. این که او چگونه در این لحظه خطیر پیدایش شد، در سطرهای سیاه روی کاغذ مشخص نیست. مطلعان شهری می‌گویند راز آن را باید در وسط آن سطرها، روی بخش‌های سفید و نادیدنی سناریو یافت. به هر حال، او حاضر است بابت تراکم‌های اضافی مبالغی چشم‌گیر به شهرداری بدهد. کارمندان شهرداری، که مستأصل باقی مانده‌اند، و حتماً در بین آن‌ها اصول‌گرایانی هم هستند که حاضر نیستند از طرح تفصیلی تخطی کنند، در کشاکشی میان خود، میان خود و وجدان کارشناسی‌شان، به هر حال راهی را می‌یابند. کمیسیون ماده پنج، کمیسیون تخلفات، سایر درآمدهای جاری، و جز آن‌ها، راه‌هایی را پیش پایشان می‌گشاید و سرانجام مجوز را صادر می‌کنند، سرمایه‌گذار پول را پرداخت می‌کند و در آخرین ساعت‌های اداری، به حساب کارمندان و پیمان کاران و طلب کاران شهرداری، اعدادی اضافه می‌شود. و کارمندان بخش مالی و معاونان شهرداری و از جمله خود شهردار نفس راحتی می‌کشند. سایر بازی‌گران که همان تماشاگران هستند، یک‌باره با هجوم تعدادی ماشین‌آلات ساختمانی و جرثقیل و تیر و سیمان مواجه می‌شوند و به چشم برهم زدنی دکوراسیون صحنه تغییر می‌کند. کوه‌ها و

سبزی‌نگی روی آن پنهان می‌شود و شهر با ساختمان‌هایی کوتاه و بلند، پس‌زمینه صحنه را پنهان می‌سازد. تعدادی خانوار با خودروهای خود به این ساختمان‌ها می‌آیند، خیابان‌های اطراف ساختمان‌ها راه‌بندان می‌شود.



نور صحنه به گوشه‌ای دیگر می‌تابد. شهر سنندج را می‌بینیم که در بخش غربی کشور مرکز استان کردستان است. سایر نقاط استان فعالیت اقتصادی چشم‌گیری وجود ندارد. این استان تازه توانسته است که تنش‌های چهار دهه جنگ و انزوا را پشت سر بگذارد. اعتمادهای دو سویه سطح ملی و با سطح استانی به تازگی برقرار شده و چشم‌اندازهای خروج از انزوای سیاسی، ارتباطی و اقتصادی در دوردست مشاهده می‌شود. مقامات استانی و کشوری بازی‌گرانی هستند که در وسط صحنه به مشورت با یکدیگر مشغول‌اند. برای خارج ساختن استان از انزوا و رفع عقب‌ماندگی دهه‌های گذشته، اعتباراتی با عنوان‌های گوناگون به استان کردستان اختصاص می‌یابد. با این اعتبارات و تعجیلی که مقامات کشوری و استانی دارند، فرمان شغل‌های زودبازده را صادر می‌کنند. جمعیت زیادی از نقاط پراکنده استان به سوی مرکز استان برای دریافت وام‌های خوداشتغالی و کسب‌وکارهای زودبازده سرازیر می‌شوند. چندین دکه با این وام‌ها در سطح شهر ساخته می‌شوند و کسانی در این دکه‌ها به فروش و عرضه چیزی می‌پردازند که در مغازه‌ها هم هست. تعدادی از وام‌های اشتغال‌زایی صرف

خرید تاکسی‌های زرد می‌شود.^{۱۰} جمعیت دیگری هم به قصد دریافت این وام‌ها و یا بند شدن دست‌شان در این نمایش به شهر آمده‌اند. آن‌ها منتظر نمی‌مانند. همان کنار خیابان‌ها بدون وجود دکه به دست‌فروشی و بساط‌گستری می‌پردازند.^{۱۱} این جمعیت به خیلی چیزها نیازمنداند، از جمله مسکن. و مسکن هم بدون گسترش شهر ناممکن است. بنابراین دستور آماده‌سازی زمین، ساخت مسکن انبوه و گسترش شهر صادر می‌شود. از اتفاق، این مسکن انبوه می‌تواند دغدغه مقامات را برای ایجاد اشتغال رفع کند. اعتبارات به حساب‌های استانی و از آن‌جا به حساب پیمان‌کاران ساختمانی واریز می‌شوند. مثل صحنه قبل، انبوهی از ماشین‌آلات ساختمانی و تیر و سیمان به شهر هجوم می‌آورند و سیاهی‌لشکرها، که همان تماشاگران‌اند، به چشم‌به‌هم‌زدنی می‌بینند که ساختمان‌های بلند قد می‌کشند و پس زمینه باقی‌مانده از کوه‌ها و سبزی‌نگی پشت آن‌ها پنهان می‌شود. خیابان‌های شهر شلوغ‌اند، راه‌بندان‌ها، بوق و ازدحام. تاکسی‌های زرد برای مشتری صف کشیده‌اند و نواری زردرنگ را به حاشیه خیابان‌ها افزوده‌اند.



۱۰. ایسنا، شمار زیاد تاکسی‌های سنندج زبان گویای بیداد بیکاری در این شهر، ۹ آبان ۱۳۹۶.
۱۱. سایت خبری - تحلیلی شعار سال، دست‌فروشی معضل جدی خیابان‌های سنندج، ۲۹ آذر ۱۳۹۷.



نورافکن‌ها به درون شهر بازمی‌گردند و صحنهٔ محله‌ای را نشان می‌دهند. در این محله قطعه زمین‌های کوچک و بزرگ دیده می‌شوند. برخی از ساختمان‌ها قدیمی و فرسوده هستند. زن و مرد جاقفاده‌ای که مالک یکی از زمین‌ها هستند، فرزندانشان به سن تشکیل خانوار رسیده‌اند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند که خانه‌شان را نوسازی کنند؛ مدت‌ها است که به اندوخته ناچیز خود نگاه می‌کنند و می‌دانند که با آن، امکان اجرای این تصمیم را ندارند. اما در همین حال کارگردان سناریویی را در اختیار آن‌ها می‌گذارد: شما می‌توانید با سرمایه‌گذاری وارد معامله بشوید. چهار طبقه بسازید، دو طبقه مال شما و دو طبقه مال سرمایه‌گذار. زن و مرد سرانجام راضی می‌شوند. سرمایه‌گذار از راه می‌رسد. به آن‌ها اطمینان می‌دهد که جای هیچ نگرانی نیست. در مدت ساخت آن‌ها را به خانه‌ای می‌برد و بعد از ساخت دوباره آن‌ها را به جای اصلی‌شان برمی‌گرداند، بدون آن‌که پولی بپردازند. زن و مرد جاقفاده، اکنون دیالوگ‌هایشان تمام شده و به بخش تاریک صحنه می‌روند و در چشم‌به‌هم‌زدنی ساختمان کهنه فرو می‌ریزد، نخاله‌های آن از زیر نورافکن خارج می‌شوند و ساختمانی نو در چهار طبقه جای آن را می‌گیرد. ره‌گذرها و سیاهی‌لشکرها چشم‌اندازشان به یکی از تپه‌های زمینهٔ صحنه کور می‌شود. توی کوچه‌ها و خیابان‌ها خودروهای زیادی پارک کرده‌اند و توی کوچه‌های تنگ بخش‌های قدیمی شهر خودروها به سختی از کنار هم می‌گذرند. خبری از آن زن و مرد جاقفاده نیست، ناظران شهری می‌گویند که آن‌ها را در حاشیه‌های تاریک صحنه، جایی مثل نایسر، دیده‌اند. گویا آن‌ها پس از این تغییر نتوانسته‌اند خود را در آن ساختمان و محله بیابند، خانه‌هایشان را به فرزندانشان داده‌اند و خود با آخرین بضاعت‌شان به همان حاشیه‌های تاریک رفته‌اند.^{۱۲}



نور صحنه در حال جابه‌جایی، به‌طور اتفاقی از حاشیه‌های صحنه می‌گذرد. در آن قسمت تاریک، اتفاق‌هایی در جریان است. تماشاگران / سیاهی‌لشکرها هو می‌کنند. نورافکن به ناچار روی قسمتی از حاشیه درنگ می‌کند. جمعیتی به حاشیه هجوم آورده‌اند. کسی به فکر آن‌ها نیست؛ کارگردان برای آن‌ها سناریویی ندارد؛ خودشان بدون سناریو نقش خودشان را بازی می‌کنند. آن‌ها در یکی از فرو رفتگی‌های کوه‌ها و پشت یکی از تپه‌ها، کنار

^{۱۲} . مصاحبه با زن و مرد کرد در ناحیه منفصل شهری نایسر.

رودخانه از همان نخاله‌های ساختمانی و مصالح بازیافتی، خانه‌هایی کج و کوله و در هم ریخته و نازیبا ساخته‌اند. عده‌ای از آن‌ها همان‌هایی هستند که توی خیابان‌ها دست‌فروشی می‌کنند. کارگردان دست‌پاچه است. نور روی مقامات شهری، استانی و کشوری متمرکز می‌شود. آن‌ها هم دست‌پاچه‌اند. یکی از آن‌ها دستور تخریب صادر می‌کند، دیگری جلوگیری می‌کند و می‌گوید این‌ها همان مستضعفان هستند. آن سه‌دیگر، می‌گوید آن‌ها را به خانه‌های نوساز ببریم، یکی در آن میان می‌گوید پول آن خانه‌ها را چه کسی بدهد؟ دیگری که شاید مسئول امور مالی است، می‌گوید اعتباری برای این کار تخصیص داده نشده‌است. کارگردان دستور می‌دهد نور را از روی حاشیه به متن ببرند، جایی که ساختمانی بلندمرتبه با نمایی به سبک رومی ساخته شده‌است.

پرده نمایش در حالی بسته می‌شود که سروصدای ناشی عبور و مرور خودروها، بوق، راه‌بندان، سر و صدای مقامات، مردم، حاشیه‌نشینان و بافت‌های فرسوده بلند است. معلوم نیست هنگامی که بازی‌گران همان تماشاگران‌اند، چرا پرده را کشیدند؟

داستان شهر سنندج و طرح‌های آن

بخش سوم:

جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهاد برای نمایشنامه و سناریویی دیگر

نقد داستان‌ها و سناریوهای موجود:

در برنامه‌های فرادست^{۱۳}، تصور بر آن بود که همه چیز از پیش اندیشیده شده‌است و نقش هر کس مشخص و پایان برنامه/داستان نیز روشن است. اما تناقض‌های آشکار در درون آن داستان نشان داد که نویسندگان داستان در تنهایی دفترهای کار خود، با کم‌ترین تماس با متن جامعه آن داستان‌ها را نوشته‌اند. این تناقض‌ها هنگامی آشکار شد که برنامه/داستان، در فرآیندهای اجرا ناچار از انطباق با واقعیت موجود بود و حاصل چیزی نبود جز دادن مجوزهای تراکمی؛ اما با پراکنشی برنامه‌ریزی شده و ظاهری حرفه‌ای. اما داستان دوم، اجرای بداهه و در صحنه بود، که به ظاهر داستانی و سناریویی در دست است، اما، رویدادها نشان دادند که اتفاق‌ها، راهبر ماجراهیند. مقامات و مسئولان به خود دلداری می‌دهند که نقشه‌ای در اختیار دارند، اما آن‌چه که عنوان نقشه را دارد، همان طرح جامعی است که رابطه ضعیفی با ماجراهای صحنه برقرار کرده‌است. و از این رو، بازی‌گران، حرف‌شِنوی چندانی از آن ندارند.

پرسش این است که چرا این دو شیوه در ورطه کنونی گرفتار شده‌اند؟ پاسخ ما در کلان‌ترین تحلیل این است که ما تا کنون نتوانسته‌ایم شهرهای مان و از جمله شهر سنندج را در ابعاد هستی‌شناسی‌شان بشناسیم و به ساحت مفهوم درآوریم. یا به عبارت دیگر، شهر برای شهروندان به موضوع شناسایی تبدیل نشده و به حوزه آگاهی فردی و جمعی در نیامده‌است. هر کس به فراخور جایگاهی که در شهر دارد، چه در این شهر زندگی کند، یا در پیوند باشد، به گونه خویش و در چارچوب تفکری منحصر به خود به آن می‌نگرد. هر کس روایت خود را، آن‌هم در خود، از شهر دارد. اما در شهر سنندج، که جایگاه و رؤیای مشترک همه ما است، تنها روایت اصلی و مسلط، روایت تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و از جمله، طرح‌های جامع است. آن‌ها تنها روایت کارشناسی، اداری و یا مدیریتی خودشان از شهر را معیار تعامل با شهر قرار می‌دهند. بدیهی است که در صحنه اجرای واقعی، روایت‌های دیگر، به‌ناچار تأثیر خود را به‌طور غیررسمی و زیرپوستی، گند اما درازمدت و مؤثر بر شهر می‌گذارند. در نبود روایت توافق شده جمعی، حاصل، دو سناریویی است که مشاهده کردیم و البته تنشی که ناشی از مبارزه و کشمکش است که باشندگان اصلی شهر برای کسب فضاهای تنفسی به آن دچار شده‌اند.

نویسندگان داستان:

آیا می‌توانیم از این دو «سرنوشت» بگریزیم؟ آیا می‌توانیم داستان دیگری در اختیار داشته‌باشیم که به ورطه‌های این شیوه‌ها نیفتیم؟ آیا امکان وجود داستان دیگری هست؟ اگر هست، حتماً باید نویسنده دیگری داشته باشد. بنابراین، نخست باید به جست‌وجوی نویسنده این داستان پرداخت. کسی که متن شهر و جزئیاتش را حس کند،

۱۳. ر.ک. محمد سالاری. بررسی چشم‌اندازها، هدف‌ها و جهت‌گیری‌های توسعه در طرح‌های فرادست شهر سنندج.

بفهمد و ایده‌پردازی کند. کسی که همه بازی‌گران را بشناسد، بازی‌گران را سیاهی‌لشکر نداند، صحنه بازی برای او بازیچه نباشد. بلکه همان زندگی جدی آدمیان و باشندگان شهری باشد.

این ویژگی‌ها در فرد خاصی نیست و در صحنه‌ای به‌گسترده‌گی شهری همچون سنندج، نمی‌توان آن‌ها را در فرد و یا حتی گروهی خاص جمع کرد. رویدادهای سناریوی دوم نشان داد که سیاهی‌لشکرها، به‌واقع سیاهی‌لشکر نیستند. آن‌ها ناراستی‌های شهر را می‌بینند، واکنش نشان می‌دهند و اگر در شرایط کنونی به‌ظاهر خود را منفعل نشان می‌دهند، اما به‌زودی فعال بودن خود را ثابت خواهند کرد. ما معتقدیم که داستان شهر باید در فضایی از گفت‌وگوی جمعی در شهر نوشته شود. آن‌هم نه یک‌بار برای همیشه و نه به‌طور بداهه. بلکه این داستان باید همواره در حال نوشتن باشد و از پیش اندیشیده. توانایی‌های نهفته‌ای در سنندج وجود دارد که می‌توانند چگونگی نوشتن داستان شهر را سامان دهند. از استادان دلسوز دانشگاهی تا سازمان‌های مردم‌نهادی که به نمایندگی از طیف گسترده‌ای از باشندگان، داوطلبانه برای بهبود زندگی شهری می‌اندیشند. از کارکنان اصول‌گرا و جدی اداره‌های دولتی و شهرداری، تا مهندسان مشاور و طراحان ساختمانی. از نهادهای صنفی که هر کدام نماینده گروه خاصی از فعالیت‌های شهری‌اند تا نهادهای سیاسی که اگرچه هنوز در پس ابهام هستند، اما جامعه کنونی نیازمند شکل‌گیری آن‌ها است. داستان شهر در فضایی از غور و تمرکز و گفت‌وگو و از میان انبوهی از روایت‌هایی که هر باشندۀ شهری بیان می‌کند، نوشته خواهد شد. چنین فضایی را می‌توان چنانچه نهادی^{۱۴} دائمی و پویا برای تولید و بازتولید سناریوها، نظارت دائمی بر اجرای آن تلقی کرد. این داستان است که به ما می‌گوید نقطه مرکزی تفاهم جمعی کجا است و سند توافق شهری چگونه چیزی است. به ما می‌گوید آبادانی سنندج نباید با هزینه ویرانی شهرهای دیگر تمام شود. در آبادانی شهر هیچ گروهی نادیده گرفته نمی‌شود. سناریوی توافقی، در برگزیده همه است. حاشیه و نقاط تاریک در این صحنه وجود ندارد.

پس از نویسنده داستان، نیازمند دانشی برای فهم شهر هستیم. نویسنده، نیازمند تخصص‌هایی است که اقتضای شهرهای کنونی است، تا بر پایه آن بتواند داستان سنندجی هوشمند، خلاق، شاد و پر تعامل و گفت‌وگو را بنویسد. این تخصص‌ها را می‌توان نزد گروهی استادان دانشگاه، مهندسان مشاور و صاحب‌نظران شهری یافت. در گذشته، نویسنده داستان‌های شهر همین گروه اخیر بودند که در صورت نیاز برای مشورت با ساکنان شهرها نیز گفت‌وگویی صورت می‌دادند. اما در گفتمان نو، باید این وظیفه را وارونه کرد، یعنی باید جای نویسنده داستان و مشورت‌دهنده عوض شود. نویسنده، همان نهاد مدنی پیش‌گفته است و مشورت‌دهندگان، همان استادان، مهندسان مشاور و صاحب‌نظران. البته همین گروه اخیر نیز می‌توانند در تبدیل داستان شهر به سناریو، نویسنده را یاری کنند.

۱۴. اطهری کمال، نوشتارها و گفتارهای متعدد، از جمله در راه نجات اقتصاد ایران در نهادسازی توسعه است. ماهنامه آینده نگر، گفت‌وگو با محمد بحرینیان، فروردین ۱۳۹۵.

شیوه نگارش داستان:

در شرایط کنونی، داستان شهر به شیوه حافظه شنیداری - گفتاری ایرانیان است و هنوز سیمای مسلط دیداری - نوشتاری نیافته است. از این رو، نیاز به همتی هست که نخست، روایت‌های سنندجی‌ها و هر کسی که پیوندی با سنندج دارد را گردآوری کنیم و بنویسیم. این روایت‌ها چه در خرده‌روایت‌ها و چه در روایت‌های کلان، هم باید استقلال خود را حفظ کنند و هم باید در فضایی از گفت‌وگو به کلان‌روایت شهر تبدیل شوند. این «باید»ها دستوری نیستند، بلکه بایستی از جنس بایستگی و امری درونی است. روایت‌های شهر تمامی ندارند. بنابراین، داستان شهر هم قرار نیست پایان یابد. اما در هر بُرش زمانی می‌توان بر پایه آرزوها و خواسته‌ها، چشم‌اندازی از پایان مرحله‌ای داستان ترسیم کرد. از آنجا که روایت‌های ساکنان دارای ژرفاهای گوناگون است، یعنی روایتی در حد خود، روایتی دیگر در حد خانواده و دیگری در حد شهر است، روایتی هست که به‌شدت درون‌گرا است و روایتی به‌شدت برون‌گرا و روایت‌هایی در این دو سر طیف؛ پس، کلان‌روایت شهر، در برگزیده فضاهای گوناگون خواهد بود. در بازه نخست، گردآوری روایت‌ها را می‌توان به کمک فرهیخته‌ترین ساکنان شهر آغاز کرد تا الگویی برای گردآوری روایت‌ها پیش پای دیگران بگذارند و سپس این الگو می‌تواند به سوی دانش‌جویان، دانش‌آموزان، دانش‌آموختگان و به تدریج به سایر لایه‌ها کشانده شود. این نوشته‌ها، اگرچه از دیدگاه نویسندگان هستند، اما روایت دیگری را باید بیان کنند.

شیوه تدوین سناریو:

اکنون آنانی که وظیفه سناریونویسی دارند، پیرامون روایت‌ها گرد می‌آیند و درباره چگونگی اجرای آن‌ها در ابعاد خرد و کلان به مشورت می‌پردازند. پیشنهاد ما، که در جاهای دیگر نیز آن را تجربه کرده‌ایم، بردن دانش درباره شهر به میان جامعه است. تصمیم‌گیری درباره شهر باید از درون دفترهای کاری به میان جامعه کشیده شود. همه باید بتوانند رؤیای خود را در آینه طرح شهر ترسیم کنند و حاصل کار را ببینند.

تصویرهایی که در زیر می‌بینید، یکی از تجربه‌های ما است. نقشه خاکستری‌رنگ محله‌ای از شهر در وسط کوچه پهن شده‌است. هر کس می‌تواند در این نقشه، جایگاه خود را بیاید، پیر و جوان، زن و مرد، در فضایی که متخصصان آن را راهبری می‌کنند و مشاوره می‌دهند، به تقابل و یا در هم آمیزی منافع، به تحقق رؤیای مشترک و به محله - شهر خود می‌اندیشند. چنین نیست که در نخستین گام‌ها به نتیجه مشترک برسیم، چرا که شاید باشندگان شهری برای نخستین بار است که نقشه می‌بینند و برای نخستین بار است که آن‌ها در تدوین سناریو دخالت کرده‌اند. اما آیا این شیوه، با توجه به سطح کنونی دانش ما از جامعه، انسانی‌ترین و تحقق‌پذیرترین شیوه دستیابی به سند توافق جمعی نیست؟ سندی که در جریان زندگی شهری پویایی خود را حفظ خواهد کرد؟



شیوه‌های دیگر، از جمله، راهبری گروه‌های کانونی و نشست‌های رسمی با نمایندگان مردم، ناکارایی خود را ثابت کرده‌اند. چرا که حضور افراد منفرد در نشست‌ها، حتی به نمایندگی از سوی جمعی متشکل، آن‌ها را از مناسبات اجتماعی‌شان منتزع می‌سازد. در گروه‌های کانونی، افراد پر سر و صدا و نمایندگان گروه‌های پرمنفعت و پر نفوذ، رهبری را به دست می‌گیرند و تصمیم‌گیری‌ها را به سویی که از پیش تعیین کرده‌اند، سوق می‌دهند. نهاد شورایاری محله‌ها، در فرآیندی درازمدت می‌تواند به نهادی مدنی و مؤثر تبدیل شود. اما در تجربه‌های کوتاه‌مدت موفقیت‌چندانی از آن‌ها مشاهده نشده‌است و نمی‌توان سرنوشت زندگی شهری را به امید نهادینه شدن این شورایاری‌ها و آزمون و خطای آن‌ها سپرد. سپردن کارها به این نهاد مدنی، نیازمند تدریج است.

زمان نوشتن داستان و تدوین سناریو:

این پرسش همواره به‌جا است که آیا نخست باید به نوشتن داستان شهر پرداخت و پس از آن سناریو را تدوین کرد؟ و یا بر عکس؟ آیا می‌شود به شهر گفت که بایست تا داستان‌ها به سرانجامی برسند و بعد از آن سناریویی می‌نویسیم تا تو سر و سامان بگیری؟ و یا آیا می‌توان بدون داستان سر و سامانی برای شهر تصور کرد؟ پاسخ یک‌جانبه از هر دو سو، نادرست است. پاسخ درست، نوشتن داستان در حین اجرای سناریو است. این شیوه کار، به معنای کرداراندیشی، یعنی که اندیشه در حال کار به دست می‌آید و راهنمای گام پسین و تصحیح‌گر کار پیشین خواهد بود. از آن‌جا که داستان‌های شهر تمامی ندارد، خود اجرای داستان نیز خود داستانی دیگر است. در این فرآیند، که بر خلاف سناریوی دوم که در فضایی از خواب‌گردی و روزمرگی صورت می‌گرفت، در فضایی از فرگشت آگاهی و انباشت آن، شهر را به سوی سامان‌یافتگی پی‌درپی هدایت می‌کند.

بازی‌گران صحنه:

نمی‌توان با عنوان بسیار کلی «مردم»، تکلیف خود را درباره بازی‌گران تمام شده تلقی کنیم. مردم، واژه بسیار کلی برای توده بی‌شکلی است که در ذهن هر کس، تعبیری خاص می‌یابد. هر ساختار مدیریتی، هر گرایش سیاسی و هر دیدگاه اجتماعی و فرهنگی، می‌تواند با گردآوری جمعی از انسان‌ها، خود را دارای پشتوانه مردمی قلمداد کند؛ مردمی که در صحنه واقعی گاه گرایش‌های بسیار متفاوت و متناقضی از خود بروز می‌دهند. بنابراین، باید از به‌کار بردن این واژه برای بازی‌گران صحنه شهر پرهیز کرد. شعار از مردم، با مردم و برای مردم، و یا پیش‌برد مشارکت مردمی، شعارهای بی‌محتوا و تو خالی هستند؛ چرا که منظور شعار دهنده از مردم نامشخص است.

برای مشخص کردن بازی‌گران صحنه و نه تعیین آن‌ها، باید به میان جامعه رفت و تمامی باشندگان شهری را برای شرکت در سُرایش داستان شهر و سپس، تدوین سناریو دعوت کرد. باشندگان در صورت کلی، ابتدا می‌توانند در قالب لایه‌بندی‌های کلان دسته‌بندی شوند. با گسترش و انباشت آگاهی از شهر، این دسته‌بندی‌ها باید جزئی‌تر و جزئی‌تر شوند؛ به‌طوری که شرایطی پیش خواهد آمد که بتوانیم به‌ازای هر شهروند، یک روایت شهری در داستان شهر داشته باشیم.

بازی‌گران صحنه را می‌توان از نظر لایه‌بندی‌های اجتماعی در سه لایه فرادست، میانی و تهی‌دست تقسیم کرد و بر پایه آن، سه نوع گرایش در تقاضای تراکم به تصور درآورد. می‌توان از نظر مکانی، محله‌ای و ناحیه‌ای گرایش‌هایی را به‌سوی این‌گونه ساخت‌وساز و یا آن‌گونه، دسته‌بندی کرد. می‌توان بر حسب شیب زمین، ارتفاع، توپوگرافی و جز آن‌ها به آدمیان نقش‌هایی را سپرد. اما همه این تقسیم‌بندی‌ها ما را به‌سوی سناریوی اول می‌کشاند: سناریوی مهندسی کردن اجتماع. برای مشخص کردن بازی‌گران، به همان‌سان که در داستان‌نویسی و تدوین سناریو، این بار نیز باید بازی‌گران و نقش‌های‌شان را بر عهده همان خرد جمعی‌ای گذاشت که در حال شکل‌گیری است. بنابراین، انسان‌های دخالت‌کننده در این فضا، فقط انسان‌های کنونی بالغ و فعال و پر سروصدا نیستند. بلکه، انسان‌های مُرده، زنده و به‌دنیا نیامده، انسان‌های کوچک و بزرگ، هشیار و ناهشیار، بی سروصدا و پر سروصدا، انسان‌های دارای منفعت و نفوذ و انسان‌های بی‌منفعت و بی‌نفوذ، همه و همه، بازی‌گران صحنه هستند. به جز آن‌ها، بازی‌گران دیگری نیز وجود دارند که در زمرهٔ انسان‌ها نیستند، اما اثبات کرده‌اند که باشندۀ شهری‌اند. بازی‌گرانی چون کوه‌ها، رودها، گیاهان، جانوران، هوا و آب و جز آن‌ها. درخت‌های ردیف‌کاری شده، فضاهای سبز، جنگل‌ها، حریم‌ها، بوستان‌های شهری، رودها و جوی‌ها و روان‌آب‌ها، ماهی‌ها و گربه‌ها و موش‌ها و سگ‌ها، کلاغ‌ها و گنجشک‌ها و کبوترها، حشره‌ها و باکتری‌ها؛ این‌ها عناصر صحنه نیستند. بلکه اگر به‌گونه دیگری بنگریم، گویی این‌ها نیز بازی‌گران صحنه‌اند و صحنه چیزی نیست جز حضور و با هم‌بودگی همه باشندگان. چگونگی به صحنه آوردن آن‌ها، به توان مدیریتی این نمایش بستگی دارد و میزان به‌صحنه آمدن آنان نیز میزان موفقیت سناریو را نشان خواهد داد.

زمان‌بندی اجرای سناریوی تلفیقی:

سناریوی تلفیقی نیز خود سناریویی دیگر است و چگونگی اجرای آن، خود نیازمند سناریویی است. پرسش این است که چگونه می‌توان از سناریوهای اول و دوم به سناریوی سوم رسید. پاسخ در اجرای گام‌به‌گام و تدریجی است. در شرایط کنونی نمی‌توان هیچ‌کدام از سناریوهای اول و دوم را تعطیل کرد. سناریوی اول دارای شکل قانونی است و تنها صورت‌بندی قانونی سازمان‌دهی به شهرها است. طرح‌های جامع و تفصیلی و انبوهی از طرح‌های پیشین و پسین آن‌ها تنها چیزهایی هستند که مقامات رسمی کشور، استان و شهر به رسمیت می‌شناسند. نمی‌توان از آن‌ها عدول کرد و از نظر فنی نیز منطقی نیست. سناریوی دوم نیز سناریویی است که اجراکنندگان و انبوهی از باشندگان درگیر با شهر به آن عادت کرده‌اند و در عمل راهی به‌جز آن را نمی‌شناسند. سناریوی سوم در حالت نهایی خود، به‌سان چشم‌انداز خودنمایی می‌کند. بنابراین، سناریوی عملی، راهی است که شرایط کنونی را به سوی این چشم‌انداز هدایت خواهد کرد.

به این منظور، راه حل پیشنهادی ما اجرای سناریوی سوم در دو سطح کلان و خرد، ضمن حضور و تداوم سناریوهای اول و دوم است.

در سطح کلان، ضروری است که از هم‌اکنون، سازمان‌های مردم‌نهاد، نظام دانشگاهی و اندیشمندان شهر سنج، به میان ساکنان شهر بروند و روایت‌های آنان را، از گذشته تا کنون، خواست‌ها و آرزوها و تخیل‌های آنان

را گردآوری کنند. آنان باید بتوانند باشندگان شهری را حول این روایت‌ها انسجام ببخشند و برای دستیابی به خواسته‌ها، به حرکت درآورند. این کار، سبب می‌شود که امر شهر به موضوعی همگانی تبدیل شود و به حوزه آگاهی جمعی درآید. همچنین این روایت‌ها که در فضای کنش عملی به دست می‌آید، شرایط شکل‌گیری دانش شهری خاص سنندج را فراهم خواهد ساخت.

در سطح خُرد، می‌توان از نمونه‌های کوچکی در سطح محله‌ها آغاز کرد. در این زمینه می‌توان از گروه‌های چابک، دانا، مجهز و مسلط تسهیل‌گر استفاده کرد، که با فراخوان و در دست داشتن نقشه وضع موجود در لایه‌های گوناگون، به محله‌های خاص خواهند رفت. آن‌ها روایت‌های خُرد ساکنان را گردآوری می‌کنند، آرزوها و خواسته‌های آنان را روی نقشه ثبت می‌کنند، استفاده از نقشه و اطلاعات شهری را به آنان می‌آموزانند، زاویه دید آن‌ها را نسبت به فراتر از محله‌شان می‌گشایند و از آن‌ها می‌خواهند که درباره محله‌شان تصمیم بگیرند. تسهیل‌گران باید ساکنان را نسبت به عواقب تصمیم‌هایشان هشیار سازند. منافع ساکنان را در برابر یکدیگر بگذارند و آن‌ها را به سوی توافق جمعی راهبری کنند. مردان در سن فعالیت در بیشتر زمان‌ها در محله‌ها حضور ندارند. جلب حمایت و توجه آن‌ها نیازمند صبر و تداوم حضور تسهیل‌گران است. اما جلب توجه گروه‌هایی چون زنان، کودکان، سالخورده‌گان از جنبه‌های گوناگون حائز اهمیت است: زنان به دلیل حضور دائمی، کودکان به دلیل نقش آینده‌ساز آنان و سالخورده‌گان به دلیل داشتن حکمت محلی و تاریخ.

اما طرح ما نباید سناریوهای اول و دوم را به حال خود رها کند. درباره سناریوی اول، می‌توان به تصحیح و نقد آن پرداخت و در صورت وجود امکانات قانونی، شرایط تصحیح آن را فراهم آورد. این طرح، با همین هدف در حال انجام است و شرح خدمات آن دقیقاً با این انتظار به قرارداد انجامیده‌است. بنابراین، حاصل طرح، حتماً دستورالعمل‌هایی برای راهبری شهر خواهد بود و درباره سناریوی دوم، نیز کوشش بر آن است که شهرداری را از تنگنای مالی موجود خارج سازد تا ژرفای اندیشه‌ورزی درباره شهر را از روز به ماه و سال و دوره تبدیل سازد.